گفت‌وگوی «فرهیختگان» با دکتر علیرضا موسوی، کارشناس مسائل اروپا درباره تحولات قاره سبز و احتمال تصاحب یک‌سوم کرسی‌های پارلمان اروپا از سوی راست‌های جدید

کار مکرون تمام است

جنگ هویتی در اروپا آغاز شده است

صادق امامی- سیدمهدی طالبی
روزنامه‌نگار

«جلیقه‌زردها» هفت هفته است که خیابان‌های پاریس را رها نمی‌کنند. اگر چه به واسطه برخورد خشن پلیس و بازداشت‌های چند صد نفره، از تعداد آنان کاسته شده با این حال هنوز هستند. شاید در فرانسه دستگاه‌های امنیتی بتوانند معترضان را از سطح شهر جمع کنند اما مخالفت با سیاست‌های جهانی‌سازی که مکرون و همفکرانش دنبال می‌کنند، محدود به پاریس نیست و در برلین، بروکسل، آمستردام و... مخالفان سرسختی دارند؛ مخالفانی که به انتظار نشسته‌اند تا ببینند در فرانسه جلیقه‌زردها چه خواهند کرد. شاید اغراق نباشد که گفته شود سرنوشت قیام آنان تعیین کننده آینده اروپاست. دکتر سید علیرضا موسوی، فارغ‌التحصیل رشته علوم سیاسی از دانشگاه فردریش شیلر آلمان در گفت‌وگو با «فرهیختگان» به بررسی وضعیت جلیقه‌زردها در اروپا و آینده این تحولات در اروپا پرداخته است. او معتقد است «جلیقه‌زردها» جریان سوم اروپا و نشانگر شکاف مرکز و حاشیه هستند. آنان سال‌ها گرفتار سیاست‌های تبعیض‌گونه جهانی‌سازی بودند و دیگر نمی‌خواهند این وضعیت را تحمل کنند. او می‌گوید اگر در انتخابات سال ۲۰۱۹ پارلمان اتحادیه اروپا، راست‌ها بتوانند یک‌سوم پارلمان را تسخیر کنند، کار اتحادیه اروپا تمام است. او می‌گوید برای این تغییر همه‌چیز آماده است و تنها یک «جرقه» لازم است. به اعتقاد موسوی اروپا با یک «جنگ هویتی» برآمده از اندیشه مدرن مواجه است و همین جنگ باعث شده انتخابات در غرب این قاره، شاخصی از همین جنگ باشد.

اوضاع سیاسی فرانسه بر اساس آنچه رسانه‌های غربی گزارش می‌کردند، آرام و بدون آشوب بود. اما یکباره جلیقه‌زردها اوضاع را تغییر دادند. چه عواملی وضعیت را به این سمت‌وسو بردند؟

اعلام بستن مالیات بر بنزین و گازوئیل بهانه‌ای شد تا آنان اعتراضات خود را آغاز کنند. دولت مکرون این قانون را در راستای کنفرانس اقلیمی پاریس تصویب کرد که بر اساس آن سوخت‌های پاک جایگزین سوخت‌های فسیلی می‌شود. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا پس از روی کار آمدن با پیمان اقلیمی پاریس مخالفت کرد و از آن خارج شد.

مکرون خود را احیاگر اروپا می‌داند و می‌خواهد در برابر بحران‌های جدید در اروپا خصوصا جریان دست راستی پوپولیست بایستد. او با شعار رفرم آمد و اعلام کرد من رفرم را در فرانسه شروع می‌کنم و این اصلاحات بعد از احیاء کل اروپا سرایت می‌کند. دسامبر ۲۰۱۷ مکرون در دانشگاه سوربن سخنرانی کرد. او بحث تشکیل اروپای دموکراتیک واحد و حاکمیت اروپایی را مطرح کرد. اتفاقا این بحث‌ها را هم عمدا مطرح کرد زیرا ترامپ که به جریان فکری متفاوت از مکرون، مرکل و اوباما تعلق داشت، به قدرت رسیده بود. رئیس‌جمهور فرانسه در آن سخنرانی می‌خواست اروپا را مصون از اتفاقات جدید در دادن به آمریکا بکشاند و هم بگوید اروپا واحد است و استقلال و حاکمیت خودش را دارد. در آن سخنرانی مکرون بحث‌هایی را مطرح کرد که رسانه‌ها آن را به عنوان رادیکالیسم اروپایی شستن یاد کردند. رسانه‌ها می‌گفتند گویا قرار است بیشتر اروپایی شویم و حاکمیت ملی با در دیگر ضعیف‌تر شود. پیشنهاد دیگر مکرون بود مجموعه مشترک اتحادیه اروپا بود که نیاز به وزارت مالی اروپایی یعنی یک وزیر اقتصاد برای اتحادیه اروپا داشت؛ پیشنهاد جنجالی‌تر او تاش اروپایی بود.

مالیات بستن بر سوخت‌های فسیلی، به همان رفرمی که آقای مکرون می‌خواهد انجام دهد، یاری‌گرد. بحث جایگزین کردن سوخت‌های فسیلی، اروپای پاک، اروپای سبز و مشابه اینها همان ایده‌های چپ و نو هستند که در دهه ۶۰ شکل گرفته‌اند ولی امروز این ایده‌ها به شکل رادیکال‌تری مطرح می‌شوند. جالب است به رفتم بیایید امسال در فرانسه، قیمت بنزین ۱۸ درصد افزایش داشته است، دولت قصد داشت مالیات دیگری را روی بنزین ببندد که همین اقدام انگیزه یکسری از مردم فرانسه برای شروع اعتراض شد و در پی آن پدیده «جلیقه‌زردها» شکل گرفت. نکته‌ای مهم درباره آنها، عدم‌وابستگی به هیچیک از احزاب است. شما وقتی رسانه‌های دست راستی را ببینید، می‌گویند جلیقه‌زردها از ما هستند. رادیکال‌های جریان چپ می‌گویند اینها جریان چپ هستند ولی در واقع عضو هیچ حزبی نیستند و به صورت پراکنده هم دست راستی و هم دست چپی درون‌شان است. جریان اصلی جلیقه‌زردها مردم بومی فرانسوی هستند. آنها خارج از ساختارها و رای‌های حزبی و سیاسی به این نتیجه رسیده‌اند که این وضعیت نمی‌تواند اینچنین ادامه پیدا کند.

جلیقه‌زردها متعلق به چه گروه‌وسته‌ای هستند و چگونه توانستند اتوپیان‌ها و خیابان‌ها را ببینند؟

در اروپا یک مدلی از خیابان‌شینی به وجود آمده است. بعد از دهه ۶۰ و ۷۰ و انقلاب دانشجویی (مه ۱۹۶۸)، جریانی از توده جامعه در اروپا -خصوصا در کشورهای آلمان و فرانسه- متوجه شدند هر قانون و ایده‌ای به ضررشان تمام و باعث شد آنها به حاشیه شهرها کوچ کنند و حاشیه‌نشین شوند. من مفهوم «پریفری فرانسوی» را در رسانه‌ها برای توصیف جلیقه‌زردها دیده‌ام. پریفری یک واژه لاتین به معنی حاشیه‌ای است. منظور رسانه‌ها این بود که جلیقه‌زردها شهروش فرانسه حاشیه‌نشین؛ هستند. اما این واژه به چه معناست؟ آن فرانسوی متعلق به طبقه متوسط به پایین، بومی و عموما سفیدپوست که به علت گرانی زندگی در پاریس و شهرهای بزرگ در حاشیه شهر زندگی می‌کند، مساله سوخت و بنزین برایش مهم‌تر از دیگران است، زیرا خانه این فرد ۵۰ کیلومتر تا محل کارش فاصله دارد و مجبور است این فاصله را با ماشین یا موتور شخصی‌اش بپود. حالا آدمی که وابسته به طبقه پایین جامعه است و درآمد زیادی ندارد، وقتی می‌بیند مساله دولت حمایت از همجنس‌بازان، مهاجران و این مشکلات است، و در کنار این موضوع قوانین جدید هم به ضررش تمام می‌شود، خودش را در حاشیه کشورش می‌بیند. بحث‌های شیکی مثل سوخت‌های جایگزین هم که به‌ضرر همین طبقه است. بنابراین وقتی بنزین ۱۸ درصد گران شد و قرار است مالیات هم اضافه شود، این طبقه دیگر نمی‌تواند زندگی کند. ۶۰ درصد از جمعیت فرانسه به دلیل هزینه‌های بالای زندگی در شهر، حاشیه‌نشین هستند و در شهرک‌های حاشیه‌ای زندگی می‌کنند. باز هم تاکید می‌کنم جنبش جلیقه‌زردها نشانگر شکاف مرکز و حاشیه؛ شکاف بین شهر و روستا و شکاف بین بومی مسیحی عموما سفیدپوست فرانسوی و آلمانی با طبقه جدید است که به دنبال حقوق مهاجران، همجنس‌بازان، دگرباشان و مسائل اقلیمی است. جمله خیلی برای من عجیب بود.

البته به نظر می‌رسد در این موضوع هم کمی اختلاف در اروپای شرقی با غربی و مرکزی است. آیا روس‌ها توانسته‌اند نگاه اشغالگری که اروپای شرقی به آنان داشتند را اصلاح کنند؟ لهستان به خاطر اشغالگری روس‌ها و اینکه این کشور را از روی نقشه محو کردند با مسکو ضدیت دارد. ولی باقی کشورهای اروپایی نگاهی اینچنینی به روسیه ندارند.

من یک نکته درباره اروپا بگویم. چون سکه ما پیش در اروپای لهستان، «تظاهرات خیابانی بزرگی در قالب جشن استقلال لهستان برگزار شد. براساس گزارش رسانه‌ها حدود ۲۵۰ هزار نفر در این تظاهرات شرکت کردند. در جریان جنگ جهانی اول بخشی از لهستان را روسیه و بخشی را اتریش و مجارستان گرفته بودند. بین لهستانی‌ها، لهستان به «مسیح اروپا» معروف است زیرا دائما قربانی و کتک‌خورده شده است. تا پایان جنگ جهانی اول، لهستان روی نقشه عملا محو شده بود و وجود خارجی نداشت. سالروز احیای لهستان پس از جنگ جهانی اول را سالگرد تاسیس لهستان تعیین کرده‌اند و آن را جشن می‌گیرند. اما مساله مهم این است هر سال که جلو ترمی‌رویم، این جشن خشونت طلبانه‌تر و دست راستی‌تر می‌شود. حتی بحث بود که مراسم امسال را لغو کنند یا اجازه ندهند یک سری گروه‌ها در مراسم شرکت کنند. این تظاهرات در رسانه‌ها هم حیلی دیده می‌شود. شعارهای آن‌سو خیلی غرور ملی و بازگشت آن است. شعارشان در تظاهرات اخیر این بود که «آمریکا امپراتوری شر، لهستان سفیدپوست و کاتولیک باقی می‌ماند»، تعجب کنید این شعار معنای بسیار خاصی دارد، خصوصا در ارتباط با بحث مهاجرت؛ ما هم با خاک اروپا. لهستان الیه در جنگ جهانی دوم باز هم از نقشه محو بودن کمونیست شوروی و نازی‌ها قاسم می‌شود. به همین خاطر آنها امروز سه‌جانبه ضد روسی و آلمانی هستند و بابت هم آمریکایی‌ها یک پایگاه نظامی خیلی پیشرفته در لهستان دارند.

پیشنهاد دادند اسمش را هم بگذارند پایگاه ترامپ.

بیشتر به خاطر ترس از روسیه است. حتی اینها این طرح را به ترامپ داده بودند که در لهستان، خارج از پیمان ناتو پایگاه نظامی بزنند. این برای من جالب بود که توده این کشور، آمریکا را «شر» می‌دانند.

اقدامات روس‌ها در اروپا منجر به این شده که مسکو در توده و بدنه مردم اروپا دشمن داشته باشد؟

در لهستان به هیچ‌عنوان. لهستانی‌ها به‌شدت مخالف روس‌ها هستند. اروپای شرقی هم دچار شکاف است. در اولکراین، شورای اولکراین با روس‌ها هستند. این بستگی به این دارد که چه دولتمردی در اروپای شرقی حاکم باشد. مثلا مرسیتان همسو با روسیه است. کشور کوچکی مثل لیتوانی که هم‌مرز با روسیه در شمال است، مخالف روسیه است و می‌داند روسیه قدرت بگیرد، آنها حتما محو واستانی از کشور روسیه می‌شوند. شکاف زیاد است ولی در توده جامعه می‌توان گفت که ارتودکس‌های اروپای شرقی به روسیه بیشتر از اروپای غربی اعتماد دارند.

چک هم به نظر همین‌طور است. با اینکه قیام پراگ را با تانک سرکوب کردند ولی الان نخست‌وزیر این کشور روس‌گراست. در اوکراین هم البته با کودتا دولت غرب‌گرا به قدرت رسید.

بله، در اوکراین غیرقانونی بر سر کار آمدند. با این شکاف ایجاد شده، اروپا به دو قسمت تبدیل شده است. یک اروپایی که طرفدار روسیه است و اروپایی که طرفدار اروپاست. در اروپایی که طرفدار اروپاست، همین جریان‌های حقوق بشری و دانشجویی دهه ۶۰ چپ نو قدرت دارند. روسیه خودش را به‌عنوان کسی که می‌خواهد اروپا را نجات دهد جازده است. شما آلمان شرقی را مطرح کردید. بله در آلمان شرقی به‌شدت طرفدار روسیه هستند. موج کمونیسم در شرق اروپا باعث مذهب‌زدایی شد و آلمان شرقی‌ها چون مثل سایر مسیحیان اروپا، به دین اعتقاد ندارند و مثل آنان مسیحیت ارتودکس را انتقاطی نمی‌دانند، ضدیتی با مسیحیت ارتودکس روسیه ندارند. در آلمان غربی اما تا حدودی مذهب وجود دارد ولی تعصب دیگر وجود ندارد و روسیه را راحت می‌پذیرند. در تظاهرات جنبش اسلام ستیز «پگیدا» شاهدیم که پرچم روسیه جزء پرچم‌های برافراشته در آنجاست. این درحالی است که روسیه وقتی برلین را فتح کرد، جنایت‌هایی در آلمان اشغال شده انجام داد که قابل مقایسه با اشغال فرانسه، انگلیس و آمریکا در مناطق غربی آلمان نبود. این روسیه همان روسیه است. حالا یک مقدار فرمت مذهبی گرفته و نگاه کمونیستی ندارد ولی این تحولات را برای خودش بازتفسیر می‌کنند. آنها مفهوم «بهار اروپایی» را ساختند و در قالب منافع خودشان، اخبارشان را منتشر می‌کنند.

با توجه به اینکه انگلیس به‌عنوان یک پایه اتحادیه اروپا، درحال جدایی از اتحادیه است، وضعیت اروپا با توجه به بحران‌هایی که دارد، چه می‌شود؟ آیا اروپا می‌تواند همچنان اروپای واحد بماند یا تغییر می‌کند؟

انگلیسی‌ها خیلی باهوش هستند. از زمانی که بحث خروج انگلستان از اتحادیه اروپا مطرح شد، خیلی‌ها می‌گفتند قرار است در اروپا اتفاقاتی بیفتد و انگلیسی‌ها بر همین اساس به این جمع‌بندی رسیدند که خودشان را از داستان خارج کنند. من تا حدودی این تحلیل را قبول دارم. انگلستان خودش را از تحولات اتحادیه اروپا خارج خواهد کرد و تنها مکرون می‌ماند و خانم مرکل. استعفای خانم مرکل از ریاست حزبش یعنی او برای صدراعظمی دوره بعد کاندیدا نخواهد شد. مکرون هم که خیلی با قدرت آمده بود و می‌گفت من اصلاحات را در فرانسه شروع می‌کنم و به اروپا می‌رسانم، فعلا در حل مشکل فرانسه مانده و هم‌زمان به هر دلیل مالیات بر بنزین و گازوئیل و کاهش حقوق بازنشستگان نشدند. وقتی شما نتوانید در فرانسه تحول ایجاد کنید، در اروپا هم قطعا نخواهید توانست. فراموش نکنیم که سال دیگر موعد انتخابات پارلمان اروپاست و جریان‌های دست راستی برای تصاحب یک‌سوم کرسی‌های پارلمان خیز برداشته. اگر بتوانند این کار را کنند، به نظرم کار مکرون تمام است و باید کنار بکشد و استعفا دهد. انگلیسی‌ها باهوش بودند و خودشان را جدا کردند. من فکر می‌کنم شرایط به‌ضرر جریان سن استریم حاکم در اروپا خواهد بود. حالا سوال این است این تحولات چه‌چه چالش‌ها و فرصت‌هایی برای ما به وجود خواهد آورد.

با این تحولات، در پرونده برجام و توافق هسته‌ای ما باید در برابر چه کسی پشت میز بنشینیم؟ دیگر یک اروپای واحد در برابر ما نیست و هر کشور منافع جداگانه‌ای دارند.

در اروپا جریان سن استریم فعلا حاکم است و کرار در دست دارد. اتحادیه اروپا موظف است تصمیمی را که در بروکسل گرفته می‌شود، بپذیرد ولی در ایتالیا آقای کونته صراحتا از موضع ترامپ دفاع کرد و گفت: «هر چه حاکم اراده بکند، باید به یک نکته مهم اشاره کند. شهری مثل برلین مستعد یک جنگ داخلی است. مثلا در منطقه نسو کلن، عمدتا ترک‌های مهاجر با لباس‌ها و غذاهای ترکی ساکن هستند. چه‌های رادیکال هم که ضد اسرائیل و هویت‌گرا هستند، در این منطقه دفتر دارند. محله‌های سنتی و محافظه‌کاری هم در این شهر وجود دارد که عموما سفیدپوست و مخالف مهاجرت هستند. شهر نکته‌تکه شده است و در آن چیزی به اسم همبستگی وجود ندارد. عنصر مشترکی وجود ندارد که اگر در برلین اتفاقی افتاد، همه مشارکت کنند. در جوامع ما شهر این گونه اصلا وجود ندارد. شهرهای چند پاره را به ضرب پول، قدرت و تکنولوژی سر یا نگه داشته‌اند.

اگر در این شهرها اقتصاد به هم بریزد درگیری‌ها شدت می‌گیرد؟

بله، آلمان بحران کمتری دارد و به مشکل نخورده است. در آلمان عنصر فرهنگی و سیاسی هست ولی اجتماعی هنوز به وجود نیامده است. آلمان تلاش دارد و به‌واسطه آن سرپاست ولی فرانسه این ثبات اقتصادی را ندارد. بنابراین در این کشور می‌بینید که تحولات تندتر و سریع‌تر اتفاق می‌افتد.

فرانسوی‌ها گویا یک روحیه انقلابی هم دارند که در میان ملل اروپایی برجسته است. تکرار زیانی و فکری انقلاب فرانسه هم باعث شده این روحیه انقلابی‌گری تقویت شود و مردم به قولی بخواهند آن وقایع را تکرار کنند؟

آن دی بی‌ناز، متفکر دست راستی فرانسه- که با آقای دوگین در روسیه هم ارتباطاتی دارد- حرف خیلی جالبی زده است. او گفته «انقلاب» ما در اروپا از فرانسه شروع می‌شود و در دولت‌های دیگر اروپا هم آن سوءاستفاده‌هایی که شروع شده، مساله «معنویت محیط» است. مردم عادی اروپا می‌بینند اعراب و مسلمانان با یک فرهنگ جدید وارد اروپا شده‌اند و از سوی دیگر مسیحیت اروپایی سکولار شده و عملا مسیحیتی باقی نمانده است. همین حالا کلیساهای آلمان چه کاتولیک و چه پروتستان، تبدیل به موزه شده‌اند و چیزی به نام معنویت در آنها وجود ندارد. اروپایی‌ها در چنین شرایطی در روس‌ها معنویت مسیح را می‌بینند. البته از این مساله غفلت می‌کنند که مسیحیت ارتودکس به فرهنگ اسلامی خیلی نزدیک‌تر است تا به فرهنگ مسیحیت کاتولیک و پروتستان. از این جهت روسیه برای مردم اروپایی مثل نقطه نجات است. روس‌ها هم دائما مطرح می‌کنند که ما «رم سوم» هستیم. اشاره‌شان هم این است که رم اول در اروپا سقوط کرد؛ بعد در شرقی بیزانس سقوط کرد و حالا مسکو سوم است که می‌خواهد اروپا را نجات بدهد. البته باید بی‌اسست که دوگین و مشاوران پوتین مطرح می‌کنند و در کنار آن در احزاب دست راستی هم لابی قوی دارند.

اسو-ها جنگ تبلیغاتی خیلی قوی‌ای در اروپا از طریق اسوتیسک و راشئودی به راه انداخته‌اند. آنها در جنگ اطلاعاتی و جاسوسی هم قوی هستند. آقای اسکریپال، جاسوس روسی که به انگلیس فرار کرده بود با سم کشته شد. دخترش تن سالم به در برد ولی هیچ کس نفهمید چه شد و روس‌ها نقشی داشتند یا نه. در آلمان بحث بر سر این است که روس‌ها در مجلس آلمان شنود بوده و به خیلی از مذاکرات محرمانه دسترسی داشته‌اند. مدت‌هاست وزارت خارجه آلمان از روسیه خواسته در این باره پاسخ دهد ولی روس‌ها هیچ‌پاسخی نمی‌دهند.

نظر شما درمورد مطرح‌شدن بحث تشکیل ارتش اروپایی چیست؟

مکرون در سالگرد پایان جنگ جهانی اول که در پاریس برگزار شد و همه دولتمردان مهم همچون پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، مرکل صدراعظم آلمان، ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا و... در آن حاضر بودند؛ در حاشیه جشن گفت که می‌خواهیم ارتش اروپایی را زنده کنیم. طرح ارتش اروپایی به دهه ۵۰ و خط کمونیسم بازمی‌گردد. اروپایی‌ها نمی‌خواستند آلمان غربی شکست خورده و مغلوب‌شده‌ای بین کشور عضو ناتو شود. آنان نگران این بودند که ممکن است نگاه‌های نازی در آلمان همچنان وجود داشته‌باشد. برای همین به پیشنهاد دولت فرانسه، تصمیم گرفتند ارتش اروپایی خارج از ناتو تشکیل دهند که آلمان هم عضو آن شود و بتوانند در مقابل حملات برق‌آسای شوروی واکنش نشان دهند. البته این اتفاق نیفتاد و بعدها هم آلمان عضو ناتو شد. بنابراین مکرون چیز جدیدی نگفته است. مکرون گفت به خاطر تهدیداتی که از سه کشور آمریکا، روسیه و چین متوجه اروپاست، باید ارتش اروپایی تشکیل دهیم. این اما آلمان به خاطر اینکه یک ثبات نسبی اقتصادی دارد هنوز دچار آن شکاف اجتماعی نشده که فرانسه درگیر آن است.

ادامه از صفحه ۶

روسیه از زمانی که جریان‌های راست جدید در اروپا شکل گرفت، فعال‌تر عمل کرده است و شبکه «راشئودی» به‌شدت در اروپا فعال شد. بخش آلمانی زبان این شبکه که من پیگیری می‌کنم بسیار حرفه‌ای عمل می‌کند، حتی خبرنگار آلمانی «راشئودی» وسط تظاهرات پاریس به میانه درگیری‌ها بود.

روسیه یک جنگ تبلیغاتی قوی در اروپا راه انداخته است. اتحادیه اروپا سال ۲۰۱۷ قطعنامه‌ای علیه رسانه‌های روسی صادر کرد و رسانه‌های روسی را «پروپاگاندای راستی» خطاب کرد. روسیه نفوذ زیادی در اروپا پیدا کرده است. یکی از دلایل این نفوذ کم‌رنگ‌شدن آن سوءاستفاده‌هایی که کردند، مساله «معنویت مسیحیت» است. مردم عادی اروپا می‌بینند اعراب و مسلمانان با یک فرهنگ جدید وارد اروپا شده‌اند و از سوی دیگر مسیحیت اروپایی سکولار شده و عملا مسیحیتی باقی نمانده است. همین حالا کلیساهای آلمان چه کاتولیک و چه پروتستان، تبدیل به موزه شده‌اند و چیزی به نام معنویت در آنها وجود ندارد. اروپایی‌ها در چنین شرایطی در روس‌ها معنویت مسیح را می‌بینند. البته از این مساله غفلت می‌کنند که مسیحیت ارتودکس به فرهنگ اسلامی خیلی نزدیک‌تر است تا به فرهنگ مسیحیت کاتولیک و پروتستان. از این جهت روسیه برای مردم اروپایی مثل نقطه نجات است. روس‌ها هم دائما مطرح می‌کنند که ما «رم سوم» هستیم. اشاره‌شان هم این است که رم اول در اروپا سقوط کرد؛ بعد در شرقی بیزانس سقوط کرد و حالا مسکو سوم است که می‌خواهد اروپا را نجات بدهد. البته باید بی‌اسست که دوگین و مشاوران پوتین مطرح می‌کنند و در کنار آن در احزاب دست راستی هم لابی قوی دارند.

آلمانی‌ها طراحی داشته‌اند که دانشجوهای کشورهای توسعه‌نیافته را جذب کنند و به آنها بورس تحصیلی بدهند، به شرط بازگشت این دانشجویان در پایان تحصیل به کشورشان تا در کشور خودشان اشاعه گر فرهنگ آلمانی شوند.

کار از اینها گذشته است. الان مهاجران ایران عمدتا افراد برهکار، بی‌سواد، آشوبگر و شورشی هستند و شما در آنها افراد تحصیلکرده نمی‌بینید. بسیاری از کشورهای منطقه خوشحال می‌شوند که شهروندانی که با هنجارهایشان همخوانی ندارند- یا اروپا بروند. دولتمردان آفریقایی بر پایه همین تهدید به اروپایی‌ها پیشنهاد داده‌اند که برای ممانعت از مهاجرت غیرقانونی، با اروپا قرارداد ببندند. می‌خواهند یک مبلغ سنگین از اروپا بگیرند تا مانع مهاجرت شوند. این بیزینس بزرگی برای کشورهای آفریقایی شده است. حتی آقای اردوغان قراردادی با اتحادیه اروپا امضا کرد که مانع مهاجر بیش از این سوری‌ها به اروپا شود.

اردوغان بابت همین موضوع سه میلیارد دلار گرفت ولی هیچ‌وقت نگفت این پول‌ها کجا خرج شد.

احسنت! نگفت این پول کجا رفت.

در تحولات فرانسه سخن از احتمال دخالت رسانه‌های روسی بود. چقدر می‌توان به این ادعا تکیه کرد؟ البته روسیه هم این موضوع را وهم دخالت در انتخابات ۲۰۱۶ را رد کرده است.

ادامه در صفحه ۷

۶۰ درصد از جمعیت فرانسه به دلیل هزینه‌های بالای زندگی در شهر، در شهرک‌های حاشیه‌ای زندگی می‌کنند. جنبش جلیقه‌زردها نشانگر شکاف مرکز و حاشیه؛ شکاف بین شهر و روستا و شکاف بین بومی مسیحی عموما سفیدپوست فرانسوی و آلمانی با طبقه جدید است که به دنبال حقوق مهاجران، همجنس‌بازان، دگرباشان و مسائل اقلیمی است

چرا آلمان و فرانسه از پیمان مهاجرتی مراکش حمایت می‌کنند و برخی کشورها مخالفند؟ با وجود مخالفت‌ها، دلیل پذیرش مهاجران در آلمان و فرانسه چیست؟ می‌خواهند بگویند اروپای ما اروپای روایی است؟

یکی از دلایلش همین است، هر جامعه‌ای بر مبنای یک ایده و تفکری شکل گرفته است. نماینده غرب امروز آلمان و فرانسه هستند. آنها بر اساس نگاه حقوق بشری و جامعه متکثر بعضی همان پلورالیسم این گونه عمل می‌کنند اما آخر اندیشه پلورالیسم همین التهابات اروپا و در انتها جنگ داخلی می‌شود. خانم مرکل نمی‌تواند بگوید ما به طرف امنیت وحفظ فرهنگ مسیحی آلمان و فرانسه می‌دانند و می‌گویند هرچه بدبختی داریم از این گروه‌ها و اصلاحات‌شان است. متفکران دهه ۶۰ همین متفکران فرانکفورتی، هابرماس، هورکهایمر و... هستند و این جریانات جدید به‌شدت مخالف این متفکران هستند. در سطح سیاسی این گروه‌ها که وارد مجلس شدند، درگیری‌هایی در مجلس به وجود آورده‌اند. مجلس آلمان یکی از منظم‌ترین مجلس‌ها بود ولی الان ببرید و ببینید چه خبر است. یک بحران هم در سطح اجتماعی است که بیشتر در سطوح اقتصادی خودش را نشان می‌دهد. در فرانسه به دلیل اینکه مشکلات اقتصادی و اجتماعی بیشتر است، مردم به کف خیابان آمدند. در مورد آلمان شکاف‌ها بیشتر از کشورهای دیگر قالب امپراتوری اتریش-مجارستان شبیه به هم است. در بلژیک اختلاف ایجاد شده و یکی از احزاب حاضر در دولت این کشور که دست راستی به حساب می‌آید با پیمان مهاجرتی مراکش مخالفت و اعلام کرد اگر پیمان را قبول کنید، از دولت خارج می‌شویم و سپس از دولت ائتلافی بلژیک خارج شد و آن را دچار مشکل کرد. در اعتراضات اخیر بلژیک معترضان برخی خیابان‌ها را به آتش کشیدند. ایتالیا هم مخالف طرح مهاجرتی مراکش است. سالوینی، وزیر کشور ایتالیا گفته است این پیمان مهاجرتی را قبول ندارم. کونته، نخست‌وزیر ایتالیا گفته باید آن را بررسی کنیم. آنچه از شواهد بر می‌آید این است که ایتالیا هم نهایتا از پیمان مهاجرتی خارج خواهد شد. سوال این است، چه کسی در این پیمان مهاجرتی خواهد ماند؟ باز هم مثل همیشه آلمان و فرانسه. مردم این دو کشور فکر می‌کنند در کشورشان چه خبر است؟ کشورهای دیگر اروپایی بیدار شده‌اند و از منافع مردم‌شان حمایت می‌کنند ولی کشورهای آلمان و فرانسه به‌عنوان جریان اصلی این قاره، این پیمان را تصویب کرده‌اند. این پیمان در مجلس آلمان دو هفته قبل تایید شد و سرمودی زیادی بر پا کرد. مردم اروپا به‌شدت با آن مخالفند و اولتیمتوم‌دادن اروپایی مثل مکرون و مرکل توجهی به خواسته‌های مردم کشورشان ندارند و بر این پیمان مهر تایید زدند. حتی رژیم صهیونیستی هم از این پیمان خارج شده است. پذیرش این پیمان با اعتراضات جنبش جلیقه‌زردها نیز بی‌ارتباط نبود. بخشی از این معترضان مخالف پیمان مهاجرتی و آمدن مهاجران بیشتر هستند. شما نصور کنید آن دولت که به همه‌چیز مالیات می‌بندد بدون جدایی بین سنت‌ها به مهاجران حقوق مشخص می‌دهد. به همین دلیل مردم ناخودآگاه نگاه بدی به پدیده مهاجرت پیدا می‌کنند. حتی این بدبینی مردم اروپا به خارجی‌ها هم سرایت پیدا می‌کند.

سعید آمار بالای نرخ‌بکاری مهاجران است. همین چندوقت پیش یک مهاجر سه زن آلمانی را با چاقو زخمی کرد یا همین اتفاقی که در استراسبورگ افتاد و چند نفر کشته شدند. البته روزنامه «فیگارو» درباره حادثه تروریستی استراسبورگ نوشت اروپا دارد اذان می‌دهد تا دولت به وجود آورده باشد تا بحث جلیقه‌زردها را بتوانند به مدد اعلام وضعیت فوق‌العاده در فرانسه محدود کند و این احتمال وجود دارد.

همه‌چیز آدمی از چپ و راست هم درون‌شان وجود دارد. اینها خارج از لابی‌بازی‌های حزبی و یا جلیقه‌زرد به خیابان آمده‌اند. دیدید که پلیس فرانسه به چه شدتی با آنها برخورد کرد. این یک پدیده کاملا جدید در غرب است. بحثی که در مساله جلیقه‌زردها اهمیت داشت و رسانه‌ها به آن نپرداختند. پیمان مهاجرتی مراکش سازمان ملل UNO-Migrationspakt بود که در ماه دسامبر برگزار شد و ۱۶۴ کشور این پیمان را امضا کردند. الان که بحث مهاجرت خیلی مهم شده و مردم غرب مخالف مهاجرت هستند این پیمان به بهانه قانونمند کردن پدیده مهاجرت و مقابله با مهاجرت غیرقانونی تصویب شد. در حالی که به صورت مستقیم مهاجرت‌های جدید را سازمان‌دهی می‌کند. در بندهای پیمان گفته شده تغییرات اقلیمی یکی از فاکتورهای مهاجرت است، شانس زندگی یکی دیگر از فاکتورهاست. وقتی این طرح در مراکش تصویب شد ترامپ با آن مخالفت کرد؛ برخی کشورهای اروپایی هم به‌صراحت چنین کردند. چندوقت پیش تظاهرات بزرگی در بروکسل (مقر اتحادیه اروپا) علیه این طرح برگزار شد. تمام کشورهایی که معروف به «پراگرد» هستند (لتریش، مجارستان، چک، اسلواکی و لهستان) با آن مخالفت کردند. این کشورها جریان جدیدی را در اروپا شکل داده‌اند و نگاه‌شان به دلایل تاریخی و حضور در اسرائیل حمایت کنیم. راست‌ها ولی بی‌کله هستند و ممکن است تصمیمات یک‌دفعه‌ای خطرناک بگیرند که ما را دچار شوک کند. بنابراین من فکر می‌کنم دستگاه سیاست خارجی و امنیتی ما باید خیلی هوشیارتر از قبل باشد. راست‌ها به قدرت برسند ممکن است یک ضربه و خطر ناگهانی برای منطقه ایجاد کنند ولی فقط یک ضربه خواهد بود و تمام می‌شود. چرا؟ چون خودشان با یکدیگر در اروپای جدید ملی‌گرا درگیر خواهند شد. دست‌راستی‌ها به محض اینکه به قدرت برسند، اختلافات میان خودشان بالا می‌گیرد و حتی داستان کهنه اختلافات مرزی اروپایی پیش می‌آید. به قدری درگیر خودشان می‌شوند که اسرائیل را فراموش خواهند کرد. اما آنها در کوتاه‌مدت می‌توانند برای ما خطرآفرین باشند.

جدایی‌طلبی هم در بین‌شان وجود دارد؟

بله جدایی‌طلبی و اختلافات مرزی هم وجود دارد. تعیین حدود مرزها بعد از پایان جنگ جهانی دوم فله‌ای بود. خصوصا مرزهای بین آلمان و لهستان. قطعا این اختلافات شکل خواهد گرفت زیرا بحث منافع ملی است؛ منافع ملی ایتالیا در برابر فرانسه و ایتالیا در برابر آلمان. آنجاست که درگیری‌های داخلی شروع خواهد شد و به ضعیف‌شدن و سقوط اروپا منتهی می‌شود. متنها خطر آن تصمیم ناگهانی است. ما باید این را محاسبه کنیم که میز مذاکره به این شکلی که فعلا است، دیگر نباشد. اگر چه این میز هم به جایی نرسیده و تا حالا نتیجه‌اش مثبت نبوده است. البته فکر نکنید راست‌ها سیاستمداران مردمی‌تری هستند. افرادی مثل سالوینی یا اوربان به لحاظ سیاسی فاسد هستند. اوربان کل اقوامش را در حزبش مسئولیت داده است. به آنها کارخانه و امتیاز داده ولی اروپاییان چون می‌بینند راست‌ها تنها کسانی هستند که اروپا را از مهاجرت نجات می‌دهند، به اینها رای می‌دهند.

در کتاب سناتور سندرز، به موضوع هزینه‌های سنگین تبلیغاتی سرمایه‌داران برای رای آوردن اندیشه‌های راست افراطی به امثال آقای ترامپ اشاره شده است. چقدر احتمال دارد آقای بنن، برای تغییر در پارلمان اروپا از این سرمایه‌داران آمریکایی پول گرفته باشد؟

استیو بنن می‌گفت ما پولی نداریم و داریم به سمت پول مجازی می‌رویم.

احتمالا به دلیل عدم ردیابی منشأ پول‌ها می‌خواهند چنین تصمیمی بگیرند.

قطعا اینها لابی و مافیا دارند. در همین آلمان حزب آلترناتیو برای آلمان در سفر روسیه، چند هزار یورو از روس‌ها پول گرفته‌اند تا در آنجا سخنرانی کنند. فساد‌های مالی اینها زیاد است و یکی از دلایلی که جنبش‌های مستقل در حال شکل‌گیری است، همین است. مستقل‌ها می‌گویند این احزاب معلوم نیست از کجا پول می‌آورند و درنهایت به کجا می‌روند.

پس می‌توانیم بگوییم که ۳ طرف در اروپا خواهیم داشت. چپ‌ها و طرفداران وضع موجود، راست‌ها و مخالفان وضع موجود و مستقلین.

بحث را به‌جای خوبی رساندید. گام‌هایی مثل سندرز نمانده همان طبقه نیز بودند که نماینده‌ها را به مجلس می‌فرستند. من فکر می‌کنم شرایط اخیرا در اروپا، سیاست‌های اروپا، مفهومی به نام «سیاست‌های هویتی» بسیار مطرح شده است. این هویتی خیلی جای بحث دارد. محور معادلات سیاسی در اروپا بحث هویت است؛ یعنی یک گروهی دست چپ هستند و موافق حقوق اقلیت‌ها، مهاجران، همجنس‌بازها و رنگین‌پوستان هستند. یک گروه دیگر جریانی هستند که تاکنون در حاشیه بوده‌اند. من اعتقاد دارم که جلیقه‌زردها هم بخشی از این جریان ه